

اشارات در باره تحول فعل در زبان فارسی دوی

-۲-

باری بای پیشوند صرفی در قدیم نشانه وجه فعل بوده و بر سر فعل اخباری و فعل التزامی و امر و دعا و هر فعل دیگری می آمده ولی از قرن هفتم به بعد به تدریج نشانه وجه التزامی و امری گردیده است.

«به» در قدیم بر سر مصدر، مصدر کوتاه، اسم مفعول نیز می آمده است مانند برفت و بگفتن و بر رفتن و بستن در این مثالها:

و تجملی که بود می بایست گذاشت و برفت (بیهمی من ۳۳۳) پیام دو خونی بگفتن گرفت (شاهنامه ج ۱ ص ۹۹ چاپ بروخیم) سپه سوی ایران بر رفتن گرفت (شاهنامه ج ۶ ص ۱۳۹۳) ایرانیان بی اختیار دختر را بخواهند بستن (دارا بنامه بیهمی من ۴۴۴ ج ۱ تصحیح دکتر صفا)

۴۰- «می» امروز از نشانه های وجه اخباریست و ماضی استمراری و مضارع اخباری با آن ساخته می شود ولی این کلمه و صورت کهنه تر آن «همی»، در پهلوی (همی بایای مجهول) قید و کلمه ای مستقل بوده و بتدریج چند تحول در آن صورت گرفته است:

۱- استعمال همی کاسته شده و به استعمال می افزوده شده تا جایی که در قرن هشتم و نهم همی در نثر منسوخ گردیده است.

۲- استقلال کلمه از بین رفته و به صورت پیشوند صرفی فعل در آمده بطوری که برخلاف قدیم فاصله گرفتن آن با فعل یا تقدیم فعل بر آن غیر ممکن گردیده است (مکر در شعر).

۳- در قدیم بر استمرار و عادت و تواتر کید دلالت می کرده و شاید نشانه وجه فعل (aspect) بوده است و با وجه فعل ارتباطی نداشته است از اینرو بر سر وجه اخباری، التزامی و امری هر سه می آمده است ولی از قرن نهم به بعد تنها به قلهای وجه اخباری می چسبیده است و امروز مبین دو امر است: یکی وجه اخباری (فقط در مضارع) دیگر استمرار و عادت و احتمال و شرط (بیشتر در ماضی استمراری).

در قدیم اگر «می» و قیدهای پیشوندی در، فرو، فرا و مانند آنها در يك فعل با هم می آمده اند «می» گاهی پیش از قیدهای یاد شده قرار می گرفته:

اما مردمان می در رسیدند، (بیهقی ص ۱۴۷). و چون در ضمان سلامت آنجا رسم گروهی را از ترکمانان می فرو گرفته آید، همان کتاب ص ۳۹۸ (۱).

۳۱- در قدیم فعلهائی بوده اند که امروز منسوخ شده اند مانند :

تاسیدن ، بسیجیدن ، ایستادانیدن ، چخیدن ، آغازیدن ، طرقدیدن ، ژکیدن ، آختن ، آزدن ، آشوبیدن ، آهنجیدن ، استادن ، آوریدن ، افتیدن ، اوگندن ، بر آهیختن ، برگاشتن ، بستدن ، ستردن ، بشولیدن ، بیوسیدن ، پرهیزیدن ، پراشیدن ، پناهیدن ، جرنگیدن ، چمیدن ، خوشیدن ، خنیدن ، دوسیدن ، وادوسیدن ، ریشیدن ، زاریدن ، سزیدن ، سپوختن ، سپردن (بهمنی پامال کردن) ، ستوهیدن ، سهمیدن ، شکوهیدن ، شگفتیدن ، فرازیدن ، گاشتن ، گرازیدن ، طرازیدن ، کاریدن ، فرموشیدن ، فرهنگیدن ، غارتیدن ، گراستن ، گمانیدن ، مانیدن ، مزیدن ، گوالیدن ، نشاختن ، نشاستن ، نکوهیدن ، نگریدن ، هشتن ، هلیدن ، یازیدن .

۳۲- بعضی از فعلها دویا سه مصدر داشته اند که امروز یا همه یا بعضی از آنها از بین رفته و غالباً یکی از آنها باقی مانده است :

افتیدن ، افتادن و خفتیدن ، خفتن ، خوابیدن ، خسبیدن و آگاهانیدن ، آگاهانیدن ، جوشانیدن ، جوشنیدن و هراسانیدن ، هراسنیدن و انباشتن ، انباردن و آوردن ، آوریدن و اوگندن ، افکندن ، افگندن و برگشتن ، برگردیدن و بیختن ییزانیدن و گستن ، کسبیدن و پروردن ، پروریدن و تاختن ، تازیدن و توانستن ، تانستن و تفسیدن ، تفتن و چنفسیدن ،

۱- در قدیم اصولاً بین «می» و فعل کلماتی فاصله می شده است (اقتباس از سبک شناسی) مثال از بیهقی تصحیح دکتر فیاض: و این کاری بزرگه است که می پیوسته آید (ص ۲۱۴). امیرباخواجه همی سخن می گفت (ص ۱۷۰)

چسبیدن و چسبانیدن ، چسبانیدن و رستن ، رهیدن و ریختن ، ریزیدن و سودن ، سائیدن و ساختن ، سازیدن و شناختن ، شناسیدن و شنفتن ، شنیدن ، شنودن و فروختن ، فروشیدن و گذاشتن ، گذاریدن و کاشتن ، کاریدن و گرائیدن گرایستن و گماردن و گماشتن و مانستن ، مانیدن و نگرستن ، نگریدن و هشتن و هلیدن .

۳۳ - **مطابقه فعل و مسندالیه** - در مطابقه فعل و مسندالیه این نکات بچشم می‌خورد که بعداً بعضی از آن قواعد به تدریج منسوخ شده است:

۱ - فعل مردم ، سپاه ، خلق و اسمهای جمع گاهی جمع و گاهی مفرد است (به کتاب مفرد و جمع دکتر معین رجوع شود) . و حالی که مردم در شهر آمدند (سک عیار) ، مردم همیشه نیکوکارست (کليله و دمنه) .

۲ - فعلی که مسندالیه آن گروه عطفی ذی شعور باشد گاهی مفرد و گاهی جمع است . مثال برای فعل مفرد در این موارد :

عین الحیوة گفت البته فیروز شاه و فرخ زاد در دست زنکیان به قتل آمده است . (دارا بنامه بیغمی ص ۱۹۴ ج ۱) . بدانست لهاک و فرشیدورد (شاهنامه) . چنین گفت لهاک و فرشیدورد (شاهنامه) ، غمی گشت قفقور و خاقان چین (همان کتاب) . این مورد استعمال امروز منسوخ شده است .

مثال برای فعل جمع در این موارد :

برفتند قفقور و خاقان چین (فردوسی)

وقتی مسندالیه با پای معیت بیاید فعل گاهی مفرد است مانند :

شاهان با روز افزون بسته بود و افکنده (سک عیار) خود روی ننموده و با آن جماعت عصیان کرد (تاریخ جهانکشا) و گاهی جمع است : چنان افتاد که حصیری با پسرش بوالقاسم به باغ رفته بودند (بیهمی ص ۱۶۱) مرزبان شاه با هامان وزیر هرسخن می گفتند (سک عیار)

بنده اگر به معنی من باشد گاه فعلش سوم شخص مفرد است و گاه

اول شخص : بنده او را یاری نشناسد (بیهمی ص ۴۵۳) .

فعلی که مسندالیه آن آنچه ، آنکه ، هر که ، هر کس ، هر آنکس

هر کسی. یکی، يك تن، هر يك، هر یکی، هیچکس، هیچکسی، کس و همچنین فعل بعضی از گروهائی که از هر و هیچ و يك ساخته شده باشد گاهی جمع است و گاهی مفرد. مثال برای فعل جمع در این موارد:

کس نشان ایشان نشنوند (سمک عیار) از لشکر ما کسی رسم و رسوم کوه ندانند (سمک عیار)، هر گز هیچ پادشاه را که مالک رقاب امم بوده اند.... (تاریخ جهانگشا). و آن شب هیچ کس نخفتند (دارابنامه بیغمی). رها نکرد که يك تن به نزدی شدند (سمک عیار). بانگ بر لشکر خود زد که یکی در میدان روید (دارابنامه بیغمی). هر یکی سخنی می گفتند (سمک عیار). هر کس به خانمانی دارند مهر بانی (انوری). صف بر صف می کشیدند و هر کسی بر جای خود می ایستادند (دارابنامه بیغمی). هر امیر استکبار اطلاع موجب را بنام ما گویند (جهانگشای جوینی). هر که او را می دیدند از چالاکی او تعجب می کرد (سمک عیار). هر که می خواهید باشید (طوسی ۶۴). هر آنکس که بودند پرخاشگر (فردوسی). کانکه از اهل صوابند خطانیز کنند (سعدی ص ۴۵۱ چاپ معرفت سال ۱۳۳۹). آنچه مردینه بودند روی بدو نهادند (جهانگشای جوینی ص ۸۷). ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند (حافظ)

مثال برای فعلهای مفرد در این موارد:

شگفتی تر از کار او کس ندید (فردوسی)

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای (سعدی) از سروران عالم و سفدران گیتی هیچکس نیست که دست به جنیبات غایت او رساند و یا چشم بر عذبات رایت او افکند (التوسل الی التوسل تصحیح بهمنیار ص ۹۷).

گاهی جمع آمدن فعل اینگونه کلمات و عبارات بر اثر آنست که مسند الیه دارای متمم جمعیت است. مانند یکی از ایغان، هر يك از ایشان، هیچکس از ایشان در این صورت در فارسی امروز هم فعل اینگونه گروههای اسمی بیشتر جمع است و در قدیم هم گاهی چنین بوده است مثال:

و باید که هر یکی از ایشان افضل و اکمل وقت باشند (چهار مقاله)

هر يك از آن قوم پشته‌ای هیزم به پشت کشیدندی (دارابنامه) مثال از امروز: کدماشان آمدند، هیچک از آنها نمی‌آیند. ولی امروز در بعضی از این موارد فعل مفرد هم می‌آید مانند: وهیچیک از آنها نیامد. فعل مسندالیه غیر ذیروح نیز گاهی جمع می‌آمده است: و درختان بودند بدانجا (طرسوسی).

فعل اسم موصوف غیر ذیروح که صفت آن چندان بوده است نیز گاهی جمع می‌آمده است: و چندان گل سدبرک ریخته بودند که حدواندازه نداشت (تاریخ بیهقی ص ۲۵۲).

۲۴ - منسوخ شدن « نا » به عنوان پیشوند صرفی فعل-

«نا» که امروز پیشوند اشتقاقی صفت ساز است و بیشتر بر سر اسم و صفت در می‌آید در فارسی دری قدیم علاوه بر داشتن نقش امروزی برای ساختن فعل منفی نیز بکار می‌رفته است در این مورد بیشتر برای زمانهای مرکب ساخته شده از اسم مفعول و یا فعل وصفی بکار می‌رفته است مثال:

گرفتند چندان بی اندازه چیز که ناید کس هم بنشیند نیز درشتی کند با غریبان کسی که نابوده باشد به غربت بسی (سعدی)

بیشتر آن بودی که نظر بر اقمشه ایشان ناافکننده و قیمت نیافته تمامت قماشات ایشان ببخشیدی (تاریخ جهانگشا ص ۱۷۰ ج ۱) (۱)

۲۵ منسوخ شدن نوعی فعل منفی در فارسی دری قدیم

۱ « نا » و « دنه » فارسی از *na* اوستائی و «نی» پهلوی و فارسی دری قدیم از «naiy» فارسی باستان و «nait» اوستائیت.

«نا» به عنوان قید جانشین جمله و قید مکرر ربطی نیز بکار می‌رفته است مثال: گفت که نا یا پیغامبر خدای (ترجمه تفسیر طبری). شما بدین قرآن پند همی نگیرید نا به اندک و نه به بسیار (تفسیر پاک تصحیح دکتر جلال مینوی)

مرکب ساخته شده با اسم مفعول را علاوه بر صورتی که امروز رایج است به نوع دیگری هم منفی می کرده اند به این معنی که پیشوند نفی را بجای ایفکه بر سر اسم مفعول در آورند بر سر فعل معین درمی آورده اند مانند « دیده نیست » و « نهاده نبوده » و « شده نبوده » بجای « ندیده است » و « نهاده بوده » و « نشده باشد ». مثال :

کس از من سیه نامه تردیده نیست - که هیچم فعال پسندیده نیست (سعدی)
کیومرث این شهر را تمام کرده و نامش هنوز نهاده نبود (تاریخ بلعی)
هنوز حرکت پیشین شده نبود که دویم رسد (رساله نیض) (شده نبود بفتح واو بمعنی نشده باشد) زیرا بود (به ضم به وفتح واو) به معنی باشد نیز می آمده و فعل معین نیز می شده و ماضی التزامی می ساخته است .

منابع

در نوشتن این رساله علاوه بر دهها جلد متنی که در ضمن مقاله به آنها اشاره گردیده از این کتابها نیز استفاده شده است :

۱ - سبک شناسی بهار ۳ جلد ۲ - دستور دکتر خیامپور

۳ - شاهنامه و دستور دکتر شفیمی چاپ اول ، تهران

4 - LA LANGUE DES PLUS ANCIENS
MONUMENTS DE LA PROSE PERSANE

، PAR GILBERT LAZARD چاپ ۱۹۶۳

5 - ETUDES IRANIENNES , PAR J .

DARMESTER چاپ ۱۸۸۳

6 - GRAMMAIRE DU VIEUX - PERSE , PAR
A . MEILLET et E . BENVENISTE